

احسان اباعبداللہ (ع)

السلام علیک یا اباعبداللہ و علی الارواح التي حلت بفنائک

اللهم اجعلنا مع الحسين واصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم دون الحسين (ع)

کلامکم نور. و امرکم رشد. و وصیتکم التقوی. فعلکم الخیر. عادتکم الاحسان و سجتکم الکرم. و شانکم الحق و الصدق و الرفق و قولکم حکم و حتم. و رأیکم علم و حلم و حزم. (فرازهایی از زیارت جامعه کبیره، مفاتیح الجنان)

امشب، شب عشق، شب شیدایی، شب عاشورایی حسین (ع) است. و حسین (ع) زیباست، روح حسن و روح احسان و روح زیبایی است. و این حسن و احسان و زیبایی، باعث شیدایی ما و ولدادگی ماست.

امشب می خواهم زمزمه ای از عدل و احسان حسین (ع) داشته باشم، که حسین (ع) بر همه احسان کرد ... و حتی با دشمن احسان کرد و با زیبایی و لطافت برخورد نمود. این برخوردهای زیبا از سرشاری حسین (ع) از امن حسین (ع) حکایت می کند. در میان دشمن بدون التهاب بدون اضطراب از خواب آرام خود، صدای شهادت، صدای اسارت را برای زینب (س) باز می گوید. زینب (س) را آماده می سازد. خانواده را آماده می سازد. اصحاب را آماده می سازد.

همین امروز عصر که دشمن به تنهایی حسین (ع) واقف شد و فهمید دیگر کسی برای یاری حسین (ع) نمی آید و فهمید که از لشکر کوفه کسی به سوی دعوت نمی آید و برای حسین (ع) و غربت او دل نمی دهد، همین امروز عصر دشمن می خواست تا کار را یک سره کند و گندم ری را آبیاری نماید. به سوی خیمه های حسین (ع) هجوم آوردند، زینب (س) هجوم را می بیند، به سراغ برادر می آید، حسین (ع) بیرون خیمه ها بر شمشیر تکیه داده و به جای توجه به هجوم مرگبار آن ها به زینب (س) می گوید: من رسول خدا (ص) را در خواب دیدم. به من گفت: به زودی به سوی ما می آیی. و آن گاه از ابوالفضل (ع) می خواهد، و عاشقانه می خواهد، که: با آن ها مذاکره کن بین چه می خواهند، و هنگامی که از تصمیم بر درگیری و جنگ خبر می آورد، از آن ها یک شب

مهلت می خواهد تا نماز بخواند، دعا کند و استغفار نماید. حسین (ع) می گوید: خدا می داند که من نماز و خواندن قرآن و دعا و استغفار را دوست دارم. ص ۱۹۱ کلمات. راستی یک دل و این همه عشق! یک دل و این همه وسعت!

آدمی باید در کجا ایستاده باشد که مرگ، دیوار هراس او نباشد و زندگی او با مرگ به بن بست نرسد و در تقاطع نماند؟ آدمی باید چه نوشیده باشد که این همه تلخی و رنج را شیرین شیرین مستانه مستانه سر کشد؟ و آدمی باید چقدر سرشار باشد که این همه از دست دادن، او را زیادتیر و سرشارتر نماید؟ یا حسین! یا حسین! بر محدودیت و محرومیت ما ترحمی. بر این همه ضعف و حقارت، بر این همه ترس و هراس و تعلق، بر این همه ذلت و تسلیم عنایتی! ساقی بریز از کرم به جام باده خوارها ...

راستی ما در کجا ایستاده ایم، ما در کجا افتاده ایم! حسین جان عنایتی!

باید از احسان حسین (ع) بگویم، تا این دل های غافل ما بیاموزد که چگونه می توان در این راه های ناهموار و بن بست های سخت، با زیبایی و خوبی تاخت و با سر، رفت و از پا نیفتاد ...

در زیارت جامعه می خوانیم: کلامکم نور؛ گفته شما روشنی است. روشنایی است. ابهام، ظلمت، جهل را می برد. شما در تاریکی معامله نمی کنید، که می خواهید تا آدم ها بارور شوند، می خواهید تا آدم ها با انتخابشان رفعت بگیرند و بهره بردارند. مقصود شما تنها به مقصود رسیدن نیست، که با بصیرت و روشنی رفتن و درست حرکت کردن است؛ چون کسی که می بیند و می آید، با شروع رسیده و با حرکت خود و با آغاز خود به انجام دست یافته است؛ چون امر شما و کار شما و برنامه شما رشد است، پس باید کلام شما نور باشد، که این نور، باروری و رشد و جهت عالی تر را مشخص می نماید. و با این نور و با این رشد ناچار تقوی و خیر، عدل و احسان، سفارش و کار شما می شود. تو نیازهای آدم ها را تامین می کنی، نه هوس ها. را تو خیر و خوبی را انجام می دهی، نه لذت و خوشی را، چون تامین هوس ها و تامین خوشی ها، بدون برآوردن نیازها و دست یابی به خوبی ها احسان نیست، که اثم و بغی و جور و عدوان است. آن چه به عدل و احسان منتهی می شود، سفارش به طاعت و تقوی و انجام خیر و خوبی هاست. پس این درست است که عادتکم الاحسان و سجیتکم الکرّم.

حسین (ع) نه تصادف خوبی و اتفاق احسان، که عادت احسان را دارد. همیشه می بارد، همیشه می جوشد. که سرشار است. که ایمن است. که محدود نیست و دیواری ندارد.

حسین (ع) به همه خوبی و احسان دارد؛ به مردم، حتی به دشمن، به اصحاب، به نزدیکان و حتی به دورها و دوری گزیده ها. زهیر را تعقیب می کند و او را می خواند. و زهیر عثمانی را با یادآوری وصیت سلمان کاهلی و سفارش نصرت و یاری مظلوم نینوا، حسینی می کند و از زن و حشمت و ثروت و جان و خانمانش جدا می سازد.

عیدالله را تعقیب می کند و از او دعوت می نماید و سوز و حسرت را تا آخر عمر در جانش می نشاند. راستی این روح استغنا و این دریای سرشار چقدر محتاج است و چقدر تشنه است که یک دل را از محدودها نجات بخشد و یک نفر، حتی یک نفر را به وسعت هستی خویش برساند. و با واسع کریم آشتی دهد و یا آشنا کند.

رسول خدا(ص) مدت ها جوانی یهودی را زیر نظر داشت و با او دوستی می کرد و رابطه برقرار می ساخت. تا این که مدتی جوان را ندید. از حالش جو یا شد و او را در بستر بیماری یافت. بر بالینش نشست و همین که جوان به هوش آمد، رسول عاشق و مهربان، از او دعوت کرد و به اسلام خواندش. جوان به بستگان و پدر و مادرش چشم دوخت و آن ها روی بر گرفتند و جوان چشم بر هم گذاشت ... تا چند مرتبه و آخر، پدر و مادر تسلیم شدند. کار را به خودش واگذاشتند و او اسلام آورد و جان داد ...

رسول(ص) جنازه اش را به سینه گرفت و در میان مسلمان ها آورد. و همین که یک دل از شیطان نجات یابد و از تعلق ها جدا شود و به عبودیت راه بیابد کافی است، حتی اگر هیچ حاصلی نداشته باشد و تنها جنازه اش بر دست رسول بماند. این حرص بر هدایت و این اشتیاق بر نجات بندگان خدا را ما نمی فهمیم، که هنوز دیوارها را بر نداشته ایم و بر بلندی نایستاده ایم.

ما را دیوارها و بن بست ها احاطه کرده است. ولی این رسول خداست(ص) که هنگام فرستادن علی(ع) به یمن به او می فرماید: اگر با تو یک دل هدایت شود، برای تو بهتر است از تمامی آن چه که خورشید بر آن می تابد ... که خورشید بر زمین نمی تابد و می بینی که چگونه یک متر و یک مثقال از این زمین، خون ها را به راه می اندازد و قدرت ها را درگیر می سازد و جنگ های

عظیم را می سازد. هدایت یک دل و بیداری یک چشم از این همه بهتر است، که جماد و نبات تا به حیات و زندگی و آن هم در شکل عالی و همراه شناخت و سنجش و انتخاب و عشق و عمل راه نیابد، چه حاصل دارد؟ و چه سودی می آورد؟ دل آدم میوه درخت هستی است. و برای این دل، و هدایت او، این همه رنج می ارزد و این همه درگیری معنا دارد.

همین است که حسین(ع) در روز عاشورا این همه بر هدایت پافشاری می کند همان طور که قبل با مطرح کردن حق و نشان دادن ارزش ها و حدود خدا و با ارائه ملاک خلافت و حکومت و با دستور و امر به معروف، آن هم نه معروف از احکام، که از حقوق و حدود و حکم و با نهی از منکر و ظلم و فساد و بدعت، زمینه را فراهم نموده بود. و بیداری و دعوت اهل کوفه را آن هم پس از آن همه بی وفایی و خیانت، به دنبال آورده بود. و سپس با ارسال نماینده، که برادر و مورد اعتماد او بود، برای تحلیل از شرایط و اطلاع از حال و از امر و از رای آن ها، به سوی آن ها حرکت کرده بود و اقدام نموده بود.

حسین(ع) با اصحاب و همراهان خود هم با زیبایی و خوبی برخورد کرد و بر آن ها احسان نمود. آن ها را از اوضاع و بازگشت اهل کوفه مطلع ساخت، تا با آگاهی اقدام کنند. سپس آن ها را از شهادت و مرگ خبر داد، تا با اخلاص همراه شوند. و آن وقت که پافشاری کردند و قیام نمودند و همچون جوانمردان اصحاب کهف پافشاری نمودند، پرده ها را از چشم هاشان کنار زد و آن ها دورتر از مرگ را دیدند و با یقینی که به دست آورده بودند و بهشت و دوزخ و راحتی ها و رنج ها را دیدند، که لوتعلمون علم الیقین لثرون الجحیم. و آن گونه بر تیزی شمشیرها و زخم نیزه ها سبقت گرفتند و تایید وفا گرفتند. و در برابر این سوال که هل او فیت؟ آیا وفا کردم؟ با تمام عشق و لطافت شنیدند: بلی! انت امامی فی الجنه؛ آری تو در بهشت هم جلودار هستی و پیشاپیش من هستی.

این دل های بزرگ تر از دنیا را آن چنان سرشار نمود و این چشم های بیدار را در آنجایی نشانند که تمام جهان را در وسعت هستی کم دیدند و با تازیانه تحوّل و رنج و مرگ، از نعمت ها و قدرت ها و لذت های دنیا هم دل بر گرفتند و دیگر تمام دریاها همچون نمی برته کاسه آتش این دل های سوخته را فرو نمی نشانند.

راستی که حسین(ع) بر همراهان احسان نمود. و دل‌هایی را از خاک نینوا برداشت که حتی یکی از آن‌ها برای یک عمر دراز، سود کلان و حاصل زیادی است. این گونه از کویر گل برداشتن و از خاک، عشق چیدن و لطافت گرفتن و عطر آوردن، معیار و میزانی است که تمدن‌ها و دوره‌های رشد و توسعه را باید با آن سنجید و نقد زد. دل‌هایی که بزرگتر از دنیا، بزرگتر از هستی است، میوه این درخت تناور است.

حسین(ع) بر اهل بیت احسان نمود. سهمی از بلاء خود را بر دوش آن‌ها نگذاشت... تا این که با بصیرت اقدام کنند و با عشق و محبت بارها را بردارند و با تمام وفا و تحمل، طلبکار نباشند و از حد تقصیر بیرون نروند.

حسین(ع) از وفاء و برّ آن‌ها تشکر نمود و آن‌ها را به مصیبت و اجر توجه داد و برای تحمل و همراهی آزاد گذاشت و زینب(س) را برای سرپرستی و حمایت از سوختگان دشت بلاء آماده ساخت.

حتی دشمن حسین(ع) گرفتار احسان اوست. اتمام حجّت‌ها با معرفی خود با معرفی یزید با معرفی از شرایط و بدعت‌ها و فسادها و ظلم‌ها و تجاوزها و با یادآوردی از دعوت‌ها و سابقه‌ها و با موعظه و توجه به تحول دنیا و زوال نعمت‌ها و محرومیت دنیا طلب‌ها و با تهدید به عقاب و دنباله اعمال و آثار اعمال و با تشویق و رقابت با آزاده‌ها و آزادگی‌ها؛ *ان لم یکن لکم دین فکونوا احراراً فی دنیاکم*. کلمات ص ۳۲۰

و احسان حسین(ع) حتی تا امروز بال گسترده و تمامی دل‌ها را، دل‌های مشتاق را، زیر پوشش گرفته است. توجه و روی آوردن ما به حسین(ع)، ما را به جاهت، به رزق مستمر، به معیّت و همراهی در دنیا و آخرت، به زندگی و مرگ محمد و آل محمد(ص)، نزدیک می‌کند. اگر در زمین جاهت و آبرو را با قدرت و ریاست و زد و بند و داد و ستدها به دست می‌آورند و بر زبان‌ها و چشم‌ها و گوش‌ها خیمه می‌زنند و در جمع خانواده و محل و شهر و استان و کشور و جهان می‌درخشند ولی جاهت در نزد خدا و در حضور قدس او را باید با حسین(ع)، با توجه به او و با معرفت او و با معرفت او با محبت و ولایت او به دست آورد.

توجه ما و تاثیر ما و شرکت در شادی و رنج محمد و آل محمد(ص)، و رضا و سخط ما در رضا و سخط آن ها، ما را بهره مند می سازد. حتی یاد و ذکر حسین(ع) و مرور بر حالات و اعمال آن ها ما را به درجات می رساند و در ما انگیزه ها را قوی می نماید و وسوسه ها را مهار می زند.

ذکر و یاد حسین(ع) این گونه تاثیر دارد، تا چه رسد به توسل و استشفاع و یا زیارت و دیدار از مشهد او و کربلای او و یا از دور و همراه خیال او.

این ها هر کدام می تواند دل های ما و نیت های ما و حالت های ما و اعمال ما را برای مدتی و یا برای همیشه متحول سازد. و از نقل روایات و یا از تجربه و عبرت ها و یا برهان و دلیل ها می توان بر این همه شواهدی آورد. و همین است که بساط حسینی گسترده تر می شود و حسین(ع) بر عواطف و دل ها حکومت می نماید و بر دل ها می بخشاید و حتی دروغ ها را می خرد و تظاهرها را ریشه دار می نماید.

مرحوم نراقی در طاقدیس داستانی را می آورد از جوان قیصری که در نخجیرگاه دختر پادشاه را می بیند و بی قرار می شود و در عشق می سوزد و از پای می افتد و مادر جوان که فرزندش را در دست مرگ می بیند به جستجو می پردازد و به خانه وزیر راه می برد و مشکل را با او می گوید. و به این نتیجه می رسند که جوان در بالای کوهی در غاری منزل بگیرد و معبد بسازد و به عبادت مشغول شود و اگر روزی وزیر با شاه آمدند، دست و پای خود را گم نکند و بی اعتنا باشد تا وزیر علامتی بدهد و او شاه را خام کند و عشق جوان را بپزد.

جوان بالای کوه رفت و کسان وزیر غیر مستقیم پخش کردند که مستجاب الدعوه ای در کوه معبد گرفته و دعایش ردخور ندارد. پادشاه پسر نداشت و مشتاق بود و به وزیر گفت و وزیر با سردی گفت: خیلی حرف ها می زنند ولی ... که شاه شورید و فریاد زد که: تو را نمی رسد تا در گفته ما تردید بیاوری، عابد را می خواهم ... و شنید که عابد بی اعتناست و باید به سراغش رفت و راه افتادند.

همه در غار جوان عاشق و عابد بی اعتنا جمع شدند و ساعتی گذشت و علامت ها شروع شد و جوان اعتنا نمی کرد و راه نمی داد. ناچار همه بازگشتند تا وقتی دیگر راه بیابند. وزیر از راهی دیگر بازگشت و با اعتراض به جوان فریاد زد که: کارها را خراب کردی و از معشوق دور افتادی ... و جوان بی اعتنا سر برداشت که: برو! دیگر نه تو را می خواهم و نه پادشاه را و نه دختر او را... من مدتی به دروغ و تظاهر عبادت کردم، شاه به پای من افتاد اگر به صداقت اقدام می کردم، چه ضرر می کردم ... بروید که از همه فارغم...

راستی را که تباهی و تظاهر و دروغ ها را هم می خرنند. و نه تنها پادشاه را می آورند، که این بی نیازی بزرگتر را هم در دل ها می ریزند. چه احسان ها که از حسین(ع) بر همه جاری است. چه غفلت ها را که ذکر حسین(ع) می زداید و چه فداکاری ها که توجه به حسین(ع) و فداکاری هایش در انسان سبز می نماید و چه انکسارها و دلشکستگی هایی که استغاثه و انکسار حسین(ع) برای تو نمی آورد، تا آن جا که از سر هستی می گذری و طلبکار نیستی.

حسین(ع) آن جا که علی اکبر می آید تا اجازه میدان بگیرد بدون تأمل، بدون معطلی، او را اجازه می دهد. و آن گاه می گوید: من شبیه ترین مردم، به رسول خدا(ص) را برای شهادت و قتال فرستادم؛ شبیه ترین آن ها به رسول خدا در خلقت و در سیرت و در گفتگو را و آن گاه نفرین می کند که خداوند نسل آن ها را قطع کند و خداوند کسانی را که ترا کشتند، نابود کند.

علی جان! پس از تو تف بر تمامی دنیا ...

حسین(ع) با تمامی اشتیاق به علی او را معطل نمی نماید، در حالی که تمامی اصحاب و بستگان را معطل می کرد و اجازه نمی داد، تا آن جا که جون، غلام ابوذر که در خانه علی آمده بود و با حسن(ع) و حسین(ع) مانده بود، از اجازه ندادن امام دل شکسته شد و گفت: بخواهید تا خون من همراه خون های شما شود و پوست سیاه من در میان شما سفید شود و تبار من از شما شرافت بگیرد...

این، گذشت و ایثار حسین(ع) است و آن هم استغاثه و دلشکستگی حسین(ع) و بدهکاری و تضرع او.

با این همه اشتیاق این گونه از نزدیکترین ها می گذرد و از تمامی دل خودش با شتاب جدا می شود ... بی جهت نیست که زینب(س) هنگامی که حسین(ع) را بر سر جنازه علی می بیند با فریاد بیرون می آید تا حسین(ع) را به خود متوجه سازد و از علی منصرف گرداند ... فریاد می زند: یا اَحْیَاهُ و ابنِ اَحْیَاهُ ... برادر من پسر برادر من ... و حسین(ع) از سر نعش علی بر می خیزد و دست خواهر را می گیرد و او را باز می گرداند و نعش علی اکبر را برای جوانان بنی هاشم می گذارد ...

السلام علی الحسنین و علی بن الحسنین و علی اولاد الحسنین و علی اصحاب الحسنین.